

با یاد استاد ایرج افشار

درباره وجه شاعری بهاء‌الدین جوینی و دوستی او با سیف‌الدین باخرزی

علی نویدی ملاطی

فرهنگستان زبان و ادب فارسی
ali.navidimalati@gmail.com

خود بهاء‌الدین را به حکومت بلادی که تحت تصرف داشت نامزد گردانید. در حدود ۶۴۳ق که امیر ارغون، حاکم جدید بلاد غربی بعد از گرگوز، از ایران به اردوی کیوک خان می‌رفت، بهاء‌الدین را در ممالک آذربایجان و گرجستان و روم و آن طرف به نیابت خود گذاشت و در سفر دوم خود در حدود ۶۴۴ یا ۶۴۵ق بهاء‌الدین را با خود به اردو برد و در سفر سوم خود به اردو در سال ۶۴۷ق بهاء‌الدین را به مشارکت امیرحسین نامی در ممالک متصرفی خود قائم‌مقام گذاشت. در سال ۶۵۱ ارغون پس از ورود به خراسان، بهاء‌الدین را با مغولی دیگر به نام نایمتای به حکومت عراق و یزد تعیین نمود. در این زمان بهاء‌الدین که شصت‌ساله بود، علی‌رغم میل خود و چون امرا به انزوا و کناره‌گیری او از اعمال دیوانی او رضا نمی‌دادند، عازم عراق شد و زمانی که به اصفهان رسید در سال ۶۵۱ وفات یافت. (همانجا)

همان‌طور که قروینی اشاره کرده، او به غیر از «ملازمت حکام و شحنگان مغول» (همان: یح)، شعر نیز می‌سروده است. اشعار بهاء‌الدین در تاریخ جهانگشای، تاریخ وصاف و کتاب شرف ایوان البیان فی شرف بیت صاحب‌الدیوان قاضی نظام‌الدین اصفهانی نقل شده است (همان: کا). پیدا شدن اشعاری از وی در منبعی کهن تأیید دیگری است بر وجه شاعری او. ابیاتی منتخب از چهار قصیده عربی وی در «جنگ بیاض مرعشی» نقل شده است که اطلاعات بیشتری از زندگی او به دست می‌دهد.

جنگ بیاض مرعشی^۱

در سال ۱۳۸۲ آقای ایرج افشار طی مقالتی با عنوان «نگاهی به جنگ بیاضی مرعشی» به معرفی جنگی به شماره ۱۰۵۲۶ پرداخت که در آن زمان به تازگی از سوی کتابخانه مرعشی خریداری شده بود. ایشان در معرفی جنگ مورد نظر چنین نوشته است:

این بیاض مجموعه‌ای است از چند رساله و بعضی بندهای پراکنده به نثر و مقادیری اشعار از شاعران گمنام. بیاض

۱. تصویر این جنگ به لطف دوستانم دکتر محمد افشین‌وفایی و ارحام مرادی به دستم رسید. از لطفشان سپاسگزارم.

شبهت لقب بهاء‌الدین محمد جوینی (۵۹۱-۶۵۱ق)، پدر عظاملک (۶۲۳-۶۸۱ق) و شمس‌الدین (د. ۶۸۳ق)، با فرزند شمس‌الدین - که بهاء‌الدین بن محمد و ملقب به «بهاء‌الدین» است - موجب خلط این دو در برخی تحقیقات تاریخی شده است. تا کنون تمام آگاهی ما از بهاء‌الدین مربوط به اطلاعاتی است که علامه قزوینی (جوینی، ۱۳۷۸: ۱/حج-کا) از مطاوی کتاب جهانگشای جوینی استخراج کرده بود. خلاصه آنچه قزوینی از زندگی بهاء‌الدین در مقدمه تاریخ جهانگشای آورده چنین است:

بهاء‌الدین که در حدود ۶۳۰ق در نیشابور بود، به دلیل هجوم کلبلات از امرای جنتمور به آن ناحیه، با جمعی از اکابر نیشابور به طوس گریخت و به تاج‌الدین فریزنی پناه برد. کلبلات بعد از شکست دادن قراجه به طوس آمد و ایلچی نزد تاج‌الدین فریزنی فرستاد و خواهان تسلیم ایشان شد. فریزنی ایشان را نزد کلبلات فرستاد و کلبلات نیز بهاء‌الدین و سایر بزرگان نیشابور را با احترام تمام پذیرایی کرد. پس از مدتی جنتمور صاحب‌دیوانی خراسان و مازندران را به بهاء‌الدین تفویض کرد. حدود سال ۶۳۳ق بهاء‌الدین و گرگوز را به رسالت نزد اوکتای قآن فرستاد. اوکتای نیز «صاحب‌دیوانی ممالک» را به او ارزانی داشت. حدود ۶۳۷ق گرگوز، حاکم جدید خراسان و مازندران و سایر بلاد غربی، به اردوی اوکتای رفت و در مدت غیبت

أَيَا قُرَّتِي عَيْنِي سَلَامٌ عَلَيْكَمَا
لَعَمْرُكَ مَا قَدْ طَالَ شَوْقِي إِلَيْكَمَا

(همانجا)

از بیت دوم برمی‌آید که فرزندان بهاء‌الدین، که ظاهراً در تبریز سکونت داشته‌اند، در زمان سرایش این شعر در اردو بوده‌اند:

تَبَوَّأْتُمَا أُزْدُو وَ تَبْرِيْزًا مَّنْزِلًا
حَمَى اللّٰه اَحْدَاثَ الْبَلْبَلَى ۳ مَنَزَلِيْكَمَا

(همانجا)

بهاء‌الدین در خلال ابیات قصیده اول در یکی از ابیات به حضورش در خفجاق^۴ اشاره کرده است:

تَعَجَّبْتِ مِنْ جِسْمِي وَ قَلْبِي فِي الْهَوَى
فَجِسْمِي بِخَفْجَاقٍ وَ قَلْبِي لَدَيْكَمَا

(همانجا)

قصیده‌ای دوم ملمعی است که خطاب به پسرش عظاملک سروده است. این قصیده عنوانی به نثر دارد که از آن تعلق خاطر بهاء‌الدین به شعر قابل استنباط است:

چون از مجاهدات مختلف طبع مرتاض بود بر پشت اسبی بهر
وقت بیتی تلفیق می‌دادم و از بعضی نسختی بفرزندم عظاملک
فرستادم. (همانجا)

با توجه به مطلب مندرج در عنوان نثر این قصیده که به صراحت از فرزند خود عظاملک یاد کرده، برخلاف اظهار نظری که در باره او شده است، معلوم می‌شود که شاعر پدر عظاملک و شمس‌الدین است، نه بهاء‌الدینی که در ۶۷۸ ق حکومت عراق عجم را داشت:

در این جنگ از شاعران قرن هفتم نام بهاء‌الدین جوینی که در ۶۷۸ حاکم فارس بود، در قسمت اصلی آمده. (افشار، ۱۳۸۲: ۲۸؛ نیز نک. همان: ۴۴).

در واقع این بهاء‌الدین حاکم (حک ۶۴۸-۶۷۸)، فرزند شمس‌الدین

یکصد و بیست برگ است. کاغذش نخودی رنگ است و تعداد سطور نوشته‌ها متفاوت است؛ از ۱۷ تا ۱۹ سطر و در اشعار پانزده سطر. عرض نوشته‌ها در اکثریت اوراق همسانی دارد... خط بیاض به نسخی است که هنوز آثار تعلیق‌نویسی در آن جای‌جای دیده می‌شود... کتابت نسخه قدیم است و از قرن هشتم دورتر نمی‌رود. (افشار، ۱۳۸۲: ۲۷)

این جنگ‌حاوی اطلاعاتی ارزشمندی از شاعران و نویسندگان ناشناخته یا کمترشناخته شده است؛ شاعران و نویسندگان چون بدرالدین طالقانی، فخرالدین الحواری، شیخ محمد نقاش، شهاب‌الدین مؤید نسفی، حمید عنابی، حمیدالدین الضالی، نجم‌الدین النّسفی، ابی‌بکر الدلال، شیخ نجیب بخاری، بهاء‌الدین مرغینانی، عمادالدین جوینی، سراج‌الدین یعقوبی، شیخ تاج‌الدین محمود، جمال ازهری. به غیر از اینها، مطالب مهمی در مورد بهاء‌الدین جوینی و سیف‌الدین باختری در آن آمده که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

نامه‌نگاری بهاء‌الدین با فرزندانش

بهاء‌الدین دو قصیده اول مندرج در این جنگ را خطاب به دو فرزندش، شمس‌الدین و عظاملک، سروده است. قصیده اول در پنج بیت است و آنگونه که از عنوان منثور قصیده برمی‌آید، مربوط به زمانی است که در راه منقشلاق^۱ بوده است:

نسخه مکتوبی کی مخدوم صدر اعظم صاحب معظم
بهاء‌الحق و الدین - مَدَّ اللهُ ظِلَّهُ - در راه منقشلاق نوشته است.
(جنگ بیاض: ۱۳۳)

این قصیده که در مطلع آن دل‌تنگی‌اش را نسبت به پسرانش، دو روشنی دیدگانش، بیان کرده، احتمالاً خطاب به عظاملک و شمس‌الدین است:

۱. در معجم البلدان درباره آن چنین آمده است: منقشلاق قلعه‌ای است در انتهای مرزهای خوارزم و سقسیین و نواحی روس به نزدیک دریایی که جیحون پدان می‌ریزد و آن دریا در بای طبرستان است (الحموی، ۱۸۸۶-۱۸۷۰: ۴/۶۷۰). ظاهراً برج و باروی این قلعه آنقدر شهره بوده که در اشعار نیز بازتاب یافته است. وطواط در قصاید خود به مناسبت‌های مختلف از آن یاد کرده است:

گاه آری جند و منقشلاق اندر زیر خنگ گاه از خاور کشی لشکر بسوی باختر
(وطواط، ۱۳۳۹: ۱۸۲)

هزار قلعه گشادی که هیچ قلعه نبود کم از حصار سمرقند و حصن منقشلاق
(همان: ۳۰۰)

وز صمیم ارض منقشلاق حصنی بستدی اندر اقبال گمان بدسگالان شد یقین
(همان: ۴۰۶)

با پیدا شدن اسناد جدید، اطلاعات بیشتری از ارتباط افراد این دو خاندان به دست آید و مبنای تحقیقات ادبی یا تاریخی قرار گیرد.

منابع

- افشار، ایرج (۱۳۸۲). «نگاهی به جنگ بیاضی مرعشی». میراث شهاب، سال ۹، ش ۳ و ۴ (پیاپی ۳۳-۳۴): ۲۷-۴۵.
- جنگ بیاض. دستنویس شماره ۱۰۵۲۶ کتابخانه مرعشی نجفی، قم.
- جوینی، علاء‌الدین عظاملک‌بن بهاء‌الدین (۱۳۷۸). تاریخ جهانگشای جوینی. به کوشش محمدقزوینی. تهران: نقش قلم و دنیای کتاب.
- الحموی الرومی، ابی‌عبدالله یاقوت (۱۸۸۶-۱۸۷۰ م). کتاب معجم البلدان. تصحیح فردیناندوستنفلد. لایپزیک.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۱۶). دیوان حسان‌العجم افضل‌الدین ابراهیم خاقانی شروانی. به تصحیح و تحشیه و تعلیقات علی عبدالرسولی. تهران: شرکت چاپخانه سعادت.
- مستوفی، حمدالله‌بن ابی‌بکر قزوینی (۱۳۳۶). نزهة القلوب. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: طهوری.
- مصاحب، غلامحسین (۱۳۸۱). دایرة‌المعارف فارسی. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- وطواط، رشیدالدین محمد عمری کاتب بلخی (۱۳۳۹). دیوان رشیدالدین وطواط و حدائق السحر فی دقائق الشعر. به کوشش سعید نفیسی. تهران: کتابخانه بارانی.

(د. ۶۸۳ق) و نوه بهاء‌الدین (د. ۶۵۱ق) است، که دست بر قضا با پدر بزرگ خود لقبی مشترک دارد. شاعر در بیتی دیگر تخلص «جوینی» را ذکر کرده، که ما را از نام خود که «بهاء‌الدین جوینی» است مطمئن می‌کند.

دوستی با سیف‌الدین باخرزی

نکته بسیار مهم دیگری که از خلال قصاید سوم و چهارم به دست می‌آید، و تا جایی که نگارنده جست‌وجو کرده بدان اشاره نشده است، دوستی بهاء‌الدین و سیف‌الدین باخرزی (۹ شعبان ۵۸۶-۲۵ ذی‌القعدة ۶۵۹) عارف مشهور سده هفتم هجری است. بر اساس عنوان مثنوی قصیده سوم مخاطب نامه مشخص می‌شود:

این بیتی چند از قصیده‌ای است که بخدمت مولانا سیف‌الدین باخرزی فرستاده است. (همان: ۱۳۷)

قصیده سوم با ابیاتی شوق‌مندانه که حاکی از دردمندی بهاء‌الدین بابت دوری از سیف‌الدین باخرزی است شروع می‌شود:

تَبَسَّمَ جُنْحَ اللَّيْلِ بَارِقُ بَرْقِهِ
فَصَبَّ عَلَى قَلْبِي شَأْيٌ حَرَقَهُ
وَ هَبَّ صَبَا ذِكْرِ الصَّبِيِّ وَ عُهُودِهِ
فَهَاجَ لِذِكْرَاهَا شَاوِظًا مَشْتَقَهُ
فَهَلْ يُفَرِّقُ الْقَلْبَ الْفُرُوقَ مِنَ الْجَوَى
وَ قَدْ شَابَ فَرَّقِي بَعْدَ فُرْقَةِ فَرَّقِهِ

(همانجا)

در قصیده چهارم نیز به نام نویسنده نامه و مخاطب آن تصریح شده است:

جُوَيْنِي دَعَّ شَكْوُ اللَّيَالِي وَ صَرْفَهَا
فَأَخْدَأْتُهَا حَتَّى التَّرَاقِي تَرَقَّتْ
... تَمَادَيْتَ فِي تَيْهِ التَّخْيِيرِ فَأَعْتَلِقُ
بِحَضْرَةِ سَيْفِ الْحَقِّ أَوْ تُنْقِ عُلُقَةَ

(همان: ۱۳۸)

احتمالاً ارتباط خاندان جوینی و باخرزی به این نامه‌نگاری دوستانه بین بهاء‌الدین و سیف‌الدین ختم نمی‌شود. چه بسا

۱. کذا؛ ظاهراً یک هجا کم دارد.

۲. اصل: + ع.

کزار میراث